



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۲۰/۰۸/۰۶

میر عنایت الله سادات

ارج گذاری به تمدن غزنه



شهر غزنی در فاصله ۱۴۰ کیلومتر بطرف غرب کابل، و به ارتفاع ۲۲۱۹ متر از سطح بحر قرار دارد. پایتخت سلاله غزنویان در پنج کیلومتری شمال شرق شهر موجوده غزنی موقعیت داشت. پس از قرن دهم عیسوی شهرت این شهر فزونی یافت و جلایش فرهنگی و ثقافتی آن جهان تاب شد. بیجا نبود که این شهر را در آن روزگار «عروس الفلک»^(۱) می گفتند. مستشرقین به این نظرند که «غزنه» معنی خزانه را میدهد. آنها استدلال می نمایند که " کلمه غزنه با کلمات «غزک» یونانی و « گنجک» پهلوی که هر دو معنی «گنج» و یا «خزانه» را میدهند، بی ارتباط نیست. زیرا «غزک» آسانتر به "غزک" تحویل شده می تواند و با حذف شدن "ک" از اخیر کلمه به آسانی کلمه ای «غزنه» به دست می آید. همچنان «گنج» یکی از لغات اصیل زبان دری است که معنی «خزانه» را می دهد^(۲).

پروفسور بوسورت در دایرة المعارف اسلامی زیر نام غزنی می نویسد: "شکل کلمه باید «کنزگ» به معنی کنز و کنج بوده باشد. این اشتقاق نشان میدهد که غزنه در ادوار پیش از اسلام، مرکز مناطق ماحول زابلستان بوده است"^(۳). در سال ۹۶۲م یک حکومت مستقل محلی از جانب الپتگین در غزنی اساس گذاشته شد. الپتگین سپه سالار اردوی سامانی و والی افغانستان شمالی بود. اما در سال ۹۶۰م از اطاعت دولت سامانی سرباز زد. او پس از فایق شدن در میدان نبرد علیه قطعات ارسال دولت سامانی، قوای خود را به استقامت مرکز افغانستان (غزنه) سوق داد.

در مورد شگوفایی تمدن غزنه که با به قدرت رسیدن سبکتگین در سال ۹۷۷م تحرک جدید یافت و دو قرن ادامه داشت، مؤرخین و مستشرقین زیادی ارزیابی ها و نظریات شان را نوشته اند که بازتاب جداگانه همه آن برداشت ها درین مقال

۱- در غزنه مسجد بزرگی وجود داشت که یکی از عجوبه های معماری در جهان بود و گنجایش هزاران نماز گزار را داشت. به همین جهت آنرا " مسجد عروس الفلک" نامیده بودند.

۲- احمد علی کهزاد ؛ " معنی و ریشه ای لغوی نام غزنی "؛ آرشیف و بنیاد فرهنگی کهزاد ؛ پورتال افغان جرمن آنلاین.

۳- میر غلام محمد غبار؛ "جغرافیای تاریخی افغانستان"؛ صفحه ۲۴۹ ؛ چاپ مجدد : مطبعه میوند - کابل ۱۳۸۶.

۴- میر غلام محمد غبار؛ " جغرافیای تاریخی افغانستان"؛ صفحه ۹۶ ، چاپ مجدد : مطبعه میوند - کابل ۱۳۸۶.

۵- میر غلام محمد غبار؛ " افغانستان در مسیر تاریخ "؛ صفحه ۱۰۶ .

ممکن نیست. اما اطلاعات ارائه شده آنها را می توان این طور خلاصه کرد: ترقی و پیشرفت در غزنه به سرعت رشد یافت و در قرن یازدهم، این شهر از نظر عرفانی و عمرانی با بغداد همسری می نمود. دربار غزنه مرکز صنایع، علوم، علما و فضیلائی زمان بود (۴). با چنین صفات، غزنی مقام مرکزی را در امپراتوری آن وقت افغانستان احراز کرد. امپراتوری که "قلمرو آن از قزوین (ایران) تا دریای ستلج (هندوستان شمالی) و از خوارزم تا بحر عرب کشیده شده بود" (۵).

گرچه در غزنی زمین های حاصل خیز کم است ولی از ابتداء این شهر مورد علاقه بازرگانان بوده و توانگران زیادی در آنجا می زیستند. تا قرن نهم میلادی مردم غزنه دیانت بودائی و هندوئی داشتند. آثار مربوط به آن زمان امروز در تپه سردار و فوندکیستان به چشم می خورد. پس از آنکه مسلمانان به زعامت یعقوب لیث صفاری در کابل مسلط شدند، حاکم غزنی که از خویشاوندان کابل شاهان بود، نیز سقوط کرد و بعداً عساکر عمرولیث برادر یعقوب که در سال ۸۷۸ به سلطنت نشست، غزنی را اشغال کردند.

با تمرکز یافتن حاکمیت در غزنه، دولت قادر شد تا به از همپاشیدگی قدرت که بالآخر حملات ترک ها و فارس ها از قرن شش میلادی آغاز شده بود، خاتمه بدهد. همین طور در راستای مساعی دولت به خودسری ها و اقتدار رؤسای محلی پایان داده شد.

سلطان محمود غزنوی درخشان ترین چهره سلاطین دودمان غزنوی است. عهد او به گفته مرحوم غبار "دوره تحکیم مبانی وحدت کشور از نظر زبان، مذهب و سیاست است. دین اسلام در تمام کشور - به جز قسمت کوچکی در شمال مشرق - منتشر گردید و زبان دری جای تمام السنه محلی و خارجی را گرفت. اداره فیودالی پراکنده نیز مرکزیت حاصل کرد و شهکارهای هنری و هنرمندان مشهور درین عهد به میان آمدند. معماری و صنعت گری، پیشه وری و آبیاری، زراعت و تجارت ترقی کرد" (۶).

در آن وقت هزار مدرسه در شهر غزنه گشایش یافته بود و مسجد با عظمت عروس الفلک گنجایش هزاران نمازگذار را داشت. در آن شهر مناره های که اطراف آن با طرح های هندسی و با آیات قرآن کریم به خط کوفی مزین شده بود، وجود داشت که امروز هم نمونه های آن به نظر میرسد. ارگ غزنی، مقبره های سلاطین و باغ های با عظمت، تصویری روشنی از شکوه و جلال عصر غزنویان را در ذهن انسان ایجاد میکند.

محمود نه تنها پخش و اشاعه اسلام را در صدر برنامه دولتش قرار داده بود، بلکه او و اخلافتش به ارزش های تاریخی و فرهنگی مردم نیز ارج می گذاشتند. یکی ازین موارد تجلیل از جشن مهرگان بود که همساله به طور شاندار تجلیل می شد و شعرای نامدار آن دوره چون فردوسی، منوچهری، فرخی و دیگران در مورد چگونگی تجلیل پرشکوه ازین روز اشعار ناب سروده اند.

تأثیر تمدن غزنه در پرورش، اعتلا و توسعه زبان دری آنقدر روشن و بلامنازع است که جعل کاران تاریخ هم آنرا کتمان نتوانسته اند و حتی آنهایی که همیشه افتخارات دیگران را به خود منسوب می سازند، درین زمینه مجبور به اعتراف شده اند. درینجا بی جهت نخواهد بود اگر توجه خوانندگان محترم را بر صفحه آغازین جلد سوم «دانشنامه ادب فارسی» که به سرپرستی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - جمهوری اسلامی ایران به سال ۱۳۷۵ هجری در تهران منتشر شده است، جلب گردد:

۶- میر غلام محمد غبار؛ همانجا؛ صفحه ۱۰۷

" پس از آنکه دولت سامانیان در بخارا در سرانشیب زوال افتاد و سر انجام فرو پاشید، دولت دودمان سبکتگین در غرنه که از الگوی دربار بخارا پیروی و به آن همچشمی می کرد، پشتیبانی از ادب جوان فارسی را پی گرفت و شاعران بسیاری از دور دست ها بدان جا روی آوردند، چنانچه فرخی از سیستان، عنصری از بلخ، منوچهری از دامغان، عضایری از ری و عسجدی از مرو یا هرات راه غزنه را در پیش گرفتند و با تشویق و حمایتی که شاهان، شاهزادگان، امرای دولت و دیوان سالاران بلند پایه از آنها می کردند، در ترویج ادب فارسی می کوشیدند. محمود غزنوی با گرد آوردن چهار صد شاعر در دربار خود سنتی را پایه گذاشت که بیش از هزار سال دوام آورد. برگزیدن امیرالشعرا / ملک الشعرا که به ابتکار او باب شده بود، از لازمه های دربار و از نشانه های قدرت و تشخیص گردید." (۷)

سنایی، عنصری، فردوسی، فرخی، منوچهری، ابوالفتح بستی، سید حسن غزنوی، ابوالفرج و مسعود سعد سلمان از طلایه داران شعر و ادب دری درین دور بودند. ابوالفضل بیهقی و عبدالحی گردیزی، رونق آن زمان را به معرفی گرفته اند که ما را با نوشته های شان به درک و شناخت آن عصر درخشان قادر میسازند.

محمود غزنوی (۹۹۸ - ۱۰۳۰ م) به سن ۲۷ سالگی پس از مرگ سبکتگین (۹۹۷ م) برادر خود (اسماعیل) را که در بلخ اعلان سلطنت کرده بود، خلع و پادشاهی خودش را اعلام کرد. او پس از ۳۲ سال حکومتاری موفقانه، به سن ۵۹ سالگی وفات نمود. مادرش از منطقه قندهار بود و از همین جهت بعضی ها او را زابلی نیز نامیده اند. زیرا در آنوقت نام «زابلی» یا «اراکوسیا» ولایت قندهار امروزی را نیز احتوا می کرد.

سلطان محمود غزنوی، مهارت ها و تجارب نظامی را در عهد زمامداری پدرش کسب کرد. زیرا در تحت فرماندهی او چندین سال عملیات های جنگی را پیش میبرد. همین طور از علوم ادبی و دانش اسلامی بهره مند بود. درین عرصه آموزگاران ورزیده، او را تدریس می کردند. او در پرتو تجارب و دانش خود توانست که امپراتوری پهناوری را به کمک تشکیلات خوب نظامی به وجود آورد. محمود یک مسلمان متعصب بود و لشکرکشی های او به هندوستان هم از همین تعصب او سرچشمه می گرفت. اینکه بعضی ها می گویند که محمود به خاطر به دست آوردن «غنایم» به هندوستان لشکر می کشید، نمی تواند درست باشد. زیرا او انسان حریص به مال و زر نبود. محمود «غنایم» به دست آورده را در جهت اعمار مدارس دینی و مساجد مصرف میکرد. منظورش از چنین عملکرد، تنها پخش و اشاعه دین اسلام بود. اما بکار برد زور و وارد نمودن فشار را به خاطر اشاعه ای مذهب و یا تحقق اهداف امپراتوری اش، امروز نمی توان مؤجه دانست.

حقایق تاریخی نشان میدهد که او با بت ها و اصنام در داخل افغانستان و سایر مناطق مسلمان نشین که از نظر مذهب مورد توجه قرار نداشته و جزء تاریخ فرهنگی مردم شده بودند (مانند بت های بامیان)، کاری نداشت. اما بت های معابد را می شکست. طبعی است که با شکستن بت ها، تخریب معابد و منع اجباری یک آئین و مذهب، قلب پیروان آنها نیز شکسته می شد و از او آزرده می شدند. اما محمود آن را وظیفه دینی خود می شمرد. به این ترتیب محمود راهگشای آئین اسلام در نیم قاره هند شد.

۷- "دانشنامه ادب فارسی"؛ جلد سوم؛ تهران موسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه؛ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ معاونیت امور فرهنگی؛ ۱۳۷۵؛ صفحه اول

بناءً بر تشویق و مساعی محمود، دانشمندان، صنعتگران و هنرمندان زیادی به غزنه رو آوردند. دربار محمود به آنها فرصتی خوبی را مساعد ساخته و ضرورت های معیشتی ایشان را تأمین می کرد. همینطور کتب و آثار زیادی به استقامت های مختلف علوم در غزنی جمع آوری شده بود. ریاضی دان مشهور (ابوریحان بیرونی) در دربار محمود مقیم شد و در لشکر کشی هایش به هند او را همراهی میکرد. درین مسافرت ها او با پیشوایان ادیان دیگر و دانشمندان هند به گفت و گو می نشست.

عوفی در «لباب الالباب» اسمای شعراء زیادی را با نمونه های آثار شان که در توصیف محمود و کارنامه های او سروده اند، درج کرده است. از آنجمله می توان آثار ماندگار فردوسی، عسجدی بروزی، منوچهری دامغانی، زبینی علوی، محمود خراسانی، محمد بن علی عضایری رازی، کسایبی مروزی، امینی نجار بلخی، ابوسعید احمد بن منثوری و ابوالفتح بستنی را یاد آوری کرد. امیر الشعراء عنصری در ۳۹ قصیده، محمود را ستوده است. همینطور ۴۴ قصیده از فرخی سیستانی در وصف محمود وجود دارد.

پس از مرگ محمود غزنوی، پسرش مسعود که والی ایران بود، به خواست درباریان به غزنی برگشت و برادر عیاش خود را که شاه شده بود، برکنار کرد. مسعود خودش پادشاه شد (۱۰۳۰ - ۱۰۴۱). گرچه مسعود شخص با معرفت و چیز فهم بوده و زبانهای دری، ترکی و عربی را خوب می دانست. اما کمالات پدر را در جهت دولرداری فرا نگرفته و رفاه عامه را تأمین نمی کرد. رفتار او با مسئولین و بلند پایگان دولت نفاص فراوان داشت. همچنان او زندگی تجملی و پر مصرف را پیشه کرده بود. اطرافیان او نیز تمثال او را تعقیب نموده و به گرد آوری ثروت، غلامان و کنیزان مصروف بودند. در سیاست خارجی او رفتار مدبرانه دنبال می شد و با قوت های متنفذ منطقه یعنی دولت ترکستان و خلافت بغداد، روابط حسنه داشت. اما پشتیبانی مردم روز تا روز از دولت او کم میشد. اتکاء او بر اردو هم نتیجه نداشت، زیرا نارضایتی ها اوج می گرفت. تا اینکه سلطنت او به دست بادیه نشینان سلجوقی در ۱۰۴۱ م سقوط کرد. پس از خلع مسعود، مدعیان تاج و تخت از هر گوشه و کنار سربلند کردند. ولی هیچ کدام اینها نتوانستند که گوشه یی از عظمت و جلال عصر محمود غزنوی را اعاده کنند. با آنها غزنی هنوز هم شهر آبادی بود تا اینکه علاوالدین حسن غوری به سال ۱۱۴۸ م با شکست دادن بهرامشاه بر غزنی مسلط شد.

علاوالدین یکی از پادشاهان غوری است که پس از آتش زدن تمدن بلند آوازه و بزرگ غزنه، معروف به علاوالدین جهانسوز گردید. او به خاطر مرگ برادرانش (روایات است که یک برادرش به دستور بهرامشاه زهر داده شده بود و دومی در میدان نبرد کشته شد) به قصد گرفتن انتقام به غزنی حمله کرد و هفت شبانه روز آن شهر زیبا را به آتش کشید. علاوالدین نه تنها غزنه را بسوخت، بلکه در راه بازگشت معموره ها و قصر های زیبا، منجمه کاخ معروف غزنویان (لشکری بازار) را در محل تلاقی رود های هیلمند و ارغنداب، حریق کرد. مهاجمین بعدی مانند چنگیز خان و تیمور، جنایات او را تکرار نمودند. چنانچه امروز تنها چند منار و چند سنگ مزار در غزنه و «طاق بست» با «قلعه لشکری بازار» (بیهقی این قلعه را به نام لشکرگاه یاد کرده است) در ولایت هیلمند باقی است.

بالاخر حمله علاوالدین به غزنی، سلسله غزنویان افغان منقرض شد و هنوز زندگی مردم بهبود نیافته بود که "در سال ۱۲۲۱ م چنگیز خان این تخریبات را به سختی تکرار کرد و اهالی متمدن غزنی به استثنای صنعت کاران قتل عام شدند. هنوز غزنی از صدمات وارده، قد علم نکرده بود که در سال ۱۳۲۶ م مغول های فارس، این بار بقایای شهر غزنی را به کلی منهدم نمودند و قرآن کریم و سایر کتب را بسوختند. قبر شهنشاه محمود غازی نیز ویران شد" (۸).

۸- میر غلام محمد غبار؛ " جغرافیای تاریخی افغانستان" صفحه ۹۶

در جنگ اول افغان و انگلیس ، قوای انگلیسی به مقاومت شدید اهالی غزنی روبرو شدند. این بار هم شهر بی آسیب نماند. در اثر برخورد دلیرانه مردم یک قطعه انگلیس که از قندهار بسوب کابل در حرکت بود ، در غزنی تارومار شدو بر کینه ای انگلیسها در برابر این شهر افزود. پس از توافقات امیر دوست محمد خان با انگلیسها ، قوای تازه دم انگلیسها به قوماندانی جنرال نات در راه عزیمت از قندهار ، بتاريخ ۲۸ اگست ۱۸۴۲ بدون برخورد با مقاومت کنندگان وارد غزنی شد. درین وقت مستشرق مشهور انگلیس (راولنس) و جنرال نات از فرصت استفاده کرده . به سلیقه انگلیسی یک دروازه کهنه چوبی را از حوالی مزار سلطان محمود غزنوی با خود گرفته و با عجله راه کابل را در پیش گرفتند. پس از مواصلت آنها به هند ، لارڈ ایلندرو اعلامیه پر طمطراقی صادر کرده و خطاب به هندوها چنین نوشت : عساکر فاتح ما بعد از چند صد سال دروازه « سومنات » را که علامه ای ذلت هندوستان در دست افغانستان بود ، بیآوردندو اینک ما آنرا بشما میسپاریم. باید اتحاد ماو شما دائمی باشد... (۹). اما مؤرخین به این باور اند که دروازه مذکور متعلق به سومنات نبودو هندو ها هم باور نکردند. این تقلب نتیجه معکوس برای انگلیسها به بار آورد. آنها پس از مدتی اعلان کردند که دروازه مفقود شده است .

پس از آنکه این شهر زیبا مورد هجوم سلطان علاوالدین جهانسوز قرار گرفت ، این اولین بار است که این شهرتاریخی مورد تفقد وارثین تمدن جهانی قرار میگیرد ، آنهم از جانب کنفرانس کشور های اسلامی . سلاطین و سلاله های مختلف در هشت قرن گذشته ، هیچگاه به فکر اعمار مجدد این شهر نشدند ، تا این شهر بتواند موقعیت فرهنگی خود را دوباره احراز کند.

اکنون جای خوشبختی است که اجلاس وزیران کشور های اسلامی در سال ۲۰۰۷ تصویب کرده است که از غزنی منحیث مرکز فرهنگی جهان اسلام در سال ۲۰۱۳ تجلیل بعمل آید . واقعا غزنی بزرگترین مرکز فرهنگی بود. از همین جا دین اسلام به هندوستان و ادب دری از برکت دربار غزنویان رونق یافته و به شمال هند و ایران ترویج یافت. از شروع سوقيات نظامی سلطان محمود و حمله بر پنجاب در سال ۱۰۰۷ م تا اشغال هند از جانب انگلیسها (۱۸۱۴م) زبان دری در آنکشور رونق داشت . تا اینکه انگلیسها تلاش کردند که لسان خودشان منحیث زبان رسمی در هند ترویج یابد.

عربها در افغانستان زبان عربی را تحمیل نتوانستند ولی در فارس (ایران امروز) این زبان به عوض زبان پهلوی ، رسمیت یافت ومنحیث زبان دربار شناختانده شد. طی سالهای ۶۵۱-۷۵۰ م اموی ها سیاست عربی سازی را در ممالک مفتوحه دنبال کردند. در نتیجه همین سیاست، زبان پهلوی در فارس گام به گام مضمحل شد و نتوانست که به مقابل زبان پخته عربی مقاومت کند. اما زبان عربی هم قادر نشد که جای آنرا بگیرد. پس از گذشت صد سال که سلجوقی ها به فارس حمله کرده و با شکستادن قوای اعراب، بغداد را متصرف شدند. چیز فهمان آنکشور به شاه سلجوقی (طغرل) عارض شده و مشکل فرهنگی شان را از طریق وزیر دانشمند سلجوقی ها (عمیدالملک کندری) در میان گذاشتند. شاه سلجوقی مردم فارس را از تحمیل زبان عربی رهایی بخشید (۱۰) ولی زبان پهلوی از مکاتبه افتاده و نمی توانست دوباره به حیث زبان دربار رسمیت یابد. بناء بر طبق رهنمایی کندری، زبان پرورش یافته دری در افغانستان، جای زبان عربی را

(۹) میر غلام محمد غبار ؛ " افغانستان در مسیر تاریخ " همانجا ؛ صفحات ۵۷۰-۵۷۱
(۱۰) میر غلام محمد غبار ؛ " افغانستان در مسیر تاریخ " همانجا ؛ صفحه ۱۲۶

در آنکشور گرفت. زبان دری نه تنها در دربار ایران رواج یافت، بلکه به خاطر کیفیت بهتر آن، علاقه فرهنگیان ایران را به خود جلب کرد. زیرا این زبان به گفته محمد محیط طباطبایی "از همه مزایای قابل زیست و بقاء و رواج برخوردار بود و قابلیت و استعداد کافی ترجمه از عربی به دری را داشت" (۱۱).

امروز این زبان در ایران به نام زبان فارسی عمومیت دارد. مؤرخین زیادی در ایران عمداً از چگونگی پیدایش و محل رشد زبان دری (فارسی) خود را بی خبر انداخته و افتخارات مردم و سرزمین ما را به خود نسبت میدهند. بناءً ضرور است تا در مورد تاریخ مراکز فرهنگی افغانستان منجمله غزنه بنویسیم و بگوییم. اگر صدای راستی و حقیقت بلند نباشد، مردم دروغ را می شنوند.

نگارنده با نشر این مقال آرزومند است تا توجه فرهنگیان فرهیخته و وطندوست افغان در جهت آمادگی به خاطر تجلیل و ارج گذاری به تمدن غزنه مبذول گردد. باید این تمدن را تشریح کرد و مردم را به تاریخ پر بار شان آشنا ساخت. هر قدر که انسان ها از حقایق تاریخ وطن خود آگاه می شوند، به همان اندازه شعور ملی آنها نیز بلند می رود.



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نیشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند!



ارج گذاری به تمدن غزنه

[enayat_sadat_arjgozari_batamadon_ghazna.pdf](#)

(۱۱) محمد محیط طباطبایی (۱۳۷۳ ه.ق)؛ "در دری"، مجموعه مقالات، مطبوعه انتشارات کیهان؛ به اهتمام مسعود اسعدی، تهران صفحه ۵۶